

# هدف تربیت بر مبنای

# خود و خانواده و جامعه

محمد حسن آموزگار

اشیاء و اموری وجود دارند که انسان را سخت شیفته خود میکنند، و مطلوب انسان قرار میگیرند در حالیکه نایستی آنها را هدف قرارداد، قدرت کشر این خواسته‌ها بقدری است که گاهی تمام همت و جهت‌گیری انسان را بخود معطوف میدارد. و در واقع هدف انسان در زندگی‌اش، تحصیل همانها میشود. این کششها از اینقرارند.

الف: تکاثر - انسان هر آنچه از مال و امکانات و رتبه داشته باشد، مایل است بیشتر کسب کند. اگر این فزون طلبی برای استفاده در مسیر الی‌الله باشد پسندیده است اما معمولاً "انسان بیشتر می‌طلبد و

بیشتر میخواهد تا تفوق خود را بر دیگران تضمین کند و هم اینکه ترس خود را از فقر جبران نماید و خداوند در این مورد میفرماید (۱): شیطان بشما وعده فقر میدهد و به بدی امر میکند اما وعده خداوند بخشایش و احسان است.

ب: علو - انسان مایل است خود را قدرت برتر بداند و اگر میدانی ببیند و طرفدارانی پیدا کند میل دارد یگانه قدرت روی زمین باشد و در طول تاریخ قدرت طلبی باعث جنایت زیادی بر روی زمین شده است. اعتلاجوئی بصورت‌های متعددی نظیر ملیت‌گرایی (نژاد ژرمن مافوق همه) و برتری‌های نژادی (خون عرب، سیاه و سفید) سلطه جوئی‌های عقیدتی (مارکسیسم

مائوئیسم) و علم‌گرایی گشته است. و هر کدام از این تعبیرات یا گرایشها موجب شده‌اند که فردی یا ملتی خود را برتر بداند، و سد دیگران ناخت و ناز نماید. و آنها را به استضعاف بکشاند. در قرآن کریم از فرعون بنام یک اعتلاجو نام برده شده و می‌فرماید (۱) همانا فرعون در زمین تکبر و گردنکشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه افکند و طایفه‌ای (بنی اسرائیل) را ذلیل نمود.....

از این اعتلاجویان در تاریخ بسیار پیدا شده‌اند و اکنون هم بر روی زمین هستند و چون فرعون از مردم انتظار بردگی و

بندگی دارند و گاه و بیگاه مثل فرعون  
بر مردمی که آنانرا به خواری و ذلت کشانده  
— اند منت هم می گذارند که شما را بسوی  
ترقی میبریم و به تمدن میرسانیم .

اگر انسان سرخود رها شود و کنترلی از  
خارج یا از درون خود (تقوی) نداشته  
باشد، میل دارد همه مردم روی زمین  
سربرپای او بنهد و براو سجده برند . عشق  
به ریاست و فرمانروائی در طبقات پائین  
مردم هم کاملا " مشهود است و هرچه بالاتر  
بروند این دوستی افزایش میپذیرد .  
در این زمان هم رهبران ابرقدرتها را

ضعیف تحکیم می بخشند، و بنام اینکه  
مایل اند ملل ضعیف را کمک کنند و آنها را  
آزاد گردانند چه تجاوزکاریها و آدم کشیها  
که نمیکند .

اعتلاجوئی معمولا " بصورت هدف انسان  
درمی آید . درحالیکه هدف اسلام زایل  
کردن حالت اعتلاجوئی است . قرآن کریم  
از زبان حضرت موسی نقل می کند که گفت  
( ۲ ) کار بندگان خدا را به من که رسولی  
امین هستم واگذارید . و برخداوند اعتلا —  
محوئید که من بر شما آشکار آورم .

ج: استکبار — نخستین مخلوق که



می بینیم که چگونه برای تحکیم موضع خود  
ملتشان را از حیث صنعتی و نظامی تقویت  
می کنند و سلطه کشور خود را بر سایر ملل

استکبار کرد، شیطان است . در قرآنست  
( ۳ ) به فرشتگان فرمان دادیم که برآدم  
سجده کنند همه سجده کردند مگر شیطان

که ابا کرد. و تکبر ورزید. و از کافران بود. استنکیار شیطان بدین نحو بود که اطاعت امر حق نکرد، و خود را برتر از آدم دانست و براو سجده نمود و استدلالی هم کرد و آن مقایسه‌ای بود که میان آفرینش خودش و آدم نمود، و گفت (۴) من بهتر از اویم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل تیره، با توجه به این قیاس شیطان، معیاری برای استنکیار بدست می‌آید، و اینست که اگر کسی از اجرای امر خدا به دلیل اینکه طاعت موجب کاهش مقام و شائن اوست سر باززند استنکیار کرده است.

حضرت نوح وقتی مردم را به تقوی دعوت می‌کند، آنان در مقابل انگشتان خود را در گوش می‌نهند تا سخن رسول خدا را نشنوند، و جامه بر سر می‌کشند، تا نفرت نشان دهند، و بی‌اعتنائی میکنند، و سپس این افراد بحالت فرار به حضرت پشت میکنند، بعد از این ماجری می‌گوید: خدایا این مردم استنکیار می‌ورزند. با توجه به اینگونه رفتارها، نشانه‌های استنکیار را می‌یابیم که چیست.

د - حالت خودخواهانه دیگر، منت گذاشتن بر مردم است. خداوند می‌فرماید (۱) کسانی که مالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، در پی انفاقشان منتی نمی‌نهند و آزاری نمی‌رسانند. پاداش اینان نزد خدا خواهد بود، و هیچ ترسی و اندوهی نخواهند داشت.

در روابط اجتماعی ما هرگاه کسی کمک مالی می‌کند یا آموزشی علمی با فنی می‌دهد یا مشکلی را حل می‌کند، معمولاً بر کمک گیرنده منت مینهد. و گاه و بیگاه به زبان می‌آورد. و او را با همین یادآوری و یا با صورتهای دیگر آزار میرساند. بخاطر اهمیت این مطلب است که در این رابطه به مقام رسالت در همان آغاز بعثت اعلام شده است که (۲) منت مگذار (بر هر که احسان کنی) و (عوض) افزون خواه. پس نتیجه



می‌گیریم که خدمت بایستی ایثارگرانه باشد و انتظار مزدی در برابر نیکیه‌ها، نباشد. و



پس از انجام خدمت، آنرا بزرگ و قابل اهمیت ندانیم. در این صورت اگر با نیت خالصی برای جلب رضای خداوند باشد مزد آن (جزاء الاوفی) نزد خداوند خواهد بود. وقتی هدف از خدمت تحصیل رضای خداوند باشد، خودبخود نتیجه آن خدمت عاید افراد اجتماع میشود و شخص خدمتگزار بمزدی که ده ها بلکه صدها برابر است میرسد. و اینگونه هدفگیری یکی از ویژگیهای فرهنگ اسلامی است، و اینگونه عقیده و نگرش وقتی میان مؤمنان اشاعه یابد، زندگی آنان در همین دنیا هم قرین امن و امان و پر بار از ثمرات میشود. و خداوند می فرماید (۳) مثل آنانکه مالشان را در راه خداوند انفاق می کنند، مانند دانه ای است که (بعد از کشت) از آن هفت خوشه برآید. و در هر خوشه ای صد دانه باشد. و خداوند این مقدار را بر هر که بخواهد می افزاید، چه خدا گشایش دهنده داناست.

از مجموع این بحث، نتیجه میشود که زایل کردن حالات تکثر، غلو، استکبار و ست نهادن بر دیگران و فروتنی، هدف تربیت اسلام است تلاش برای ردودن این حالات کار ساده ای نیست. زیرا در اجتماع مردم تن در نمیدهند. مگر اینکه رهبران بسیار با تقوای قدرتمندی داشته باشند که خود آنان مظهر حق و عدل بوده و لیاقت زعامت و ولایت را دارا باشند. در مدارس

بقیه در صفحه ۴۳



## الگوهای تربیتی

### صبور اردوبادی

وهدایت انسان وسیر ارتقائی او تنها نبودن الگوی صحیح ومعیار واقعی انسانیت میبود ، در چنین شرایط مسلما نقص در محیط و اجتماع یا فرهنگ وتمدن بوده که بعلت فقدان شخصیت یا شخصیتهای وارسته عالم انسانی امکانات هدفگیری اصولی را برای افراد فراهم نساخته ، اما وقتی درتاریخ پیدایش ادیان با ماجراهای مستدی مواجه میشویم که دلالت بر مبارزه اکثریت افراد در هر دورانی با ادیان معاصر خود دارد ، ونیز مشاهده میکنیم که باوجود چنان شخصیتهای وارسته ونمونه برای انسان وانسانیت با تمام جنبههای رحمانی ومواهب خدادادی واخلاق متعادل وخوی نیک وپسندیده آنان که برای-

یکی از اساسیترین علل وعواملی که با جرات توان گفت در امر هدایت وتربیت بشر نقش اول را برعهده دارد ، عبارتست از وجود الگوهای برتر وکاملتر در اختیار تربیت یافندگان مکاتب دینی ، بخصوص در شرایط خاص امکان وجود یک رابطه معنوی وباطنی مابین الگوهای انسانی واجتماعی مفروض با استعدادهای ظاهری وباطنی اختصاصی هر فردی بگواهی تاریخ در هر عصرودورانی وبا لاقاقل در زمان ظهور هر نپی یا یکی از شخصیتهای آسمانی مسلما الگوی انسانیت کامل را معاصرین برایالعین دیده وامتیازات و برتریهای آنها را تشخیص دادهاند ، بنابراین اگر مسئله اساسی در تربیت

العین در رفتار و کردار و پندار از تمام افراد معاصر خود برتر و والاتر بودند ، ولی معدلک گروهی از انسانها (که مناسفانه اکثریت رادر هر عصری شامل میشود ) آنان را با وجود تمام برتریهای انسانی و اخلاقی منحصر بفردشان ، نپذیرفته و در تربیت نفس خود بعنوان الگو و سرمشق قبول ننمودند - بخصوص که آنان خود برای اثبات حقانیت و تفوق خدادادی و برتریهای علوی و معنوی خود نسبت به همنوع هر کدام بیک یا چند امر خارق العاده‌ای بنام " معجزه " مجهز و سلاحی بی‌همتا مسلح بودند که بزرگترین مدعیان فن در هر زمان را بزانو در آورده است ، و در نتیجه با تمام امتیازات در اقطاع و ارضاء روحی معاندین موثر واقع نشده و امر تربیت پذیری آنان تعلیق بمحال میگردد .

اگر در عصر حاضر بعلت غلبه ظلم و فساد و تعمیم انحراف و کثرت اشتباه ، اولاد آدم در بین انواع ملل و فرق و فرهنگها و تمدنهای گوناگون و سبکها و سلیقه‌های بسیار مختلف و متضاد ، بلاتکلیف و سرگردان مانده است که چگونه اعمال و رفتار و اخلاق و حتی افکار خود را تصحیح و تعدیل نموده و با کدام الگوی صحیح خلق و خوی و افکار و اعمال خود را تنظیم و میزان کرده و از آفت افسراط و تفریطهای غیر ارادی و دخل و تصرفهای - احساساتی مصون بماند ، و نمیدانند که چگونه و از روی چه معیاری روش و رفتارشان را تعدیل و افکار و عقایدش را بر محور حق و حقیقت

تنظیم نمایند ، شاید توان گفت که بظاهر این عذر و بهانه را در آستین دارد که هرچه در آفاق و انفس سیر نماید و از ظواهر و بواطن انسانهای متمدن کذائی بیشتر آگاهی یابد بهمان نسبت در ورطه یاس و حسرت فرو رفته و در وادی سرگردانی و بلاتکلیفی و واماندگی گرفتار شده و چون نمونه انسانیت کامل را در فرهنگها و تمدنهای موجود مشاهده نمیکند پس بخود حق میدهد که بمانند میلیونها بشر بی فرهنگ و تمدن که بغلط خود را متمدن و مترقی میدانند خود را از هر قیدی آزاد ساخته و بالاخره بحالت خودروئی خیره‌سری عصری را بسر آورد ، همچنانکه امروزه بتعداد نفوس انسانی راه و روش و سبک و سلیقه در زندگی پیدا شده که هیچکدام با همدیگر سخیت و هماهنگی ندارند ، اما اگر همین مسئله را در زمان ظهور حضرات انبیاء عظام در هر عصری مد نظر قرار دهیم می‌بینیم برعکس با وجود دسترسی بالگوی کامل انسانیت عده کثیری از تربیت و هدایت باز ماندند و مثلاً بخاطر آوریم که در صدر اسلام با اولین ندای پیشوای آسمانی اسلام که دعوت بتوحید فرمود با آنکه خود عمری در میان قوم بدرستی و امانت و حسن خلق و برتریهای عاطفی و اخلاقی شهرتی بسزا داشت و قبل از ادعای نبوت بعنوان انسانی برتر و شخصیتی والاتر از جانب همگان

# الطَّامِعُ فِي وِثَائِ الدُّنْيَا

آرزند همیشه در بند زبونی و خواری است

«عَلَيْكُمْ وَالسَّلَام»

لغات : الطَّامِعُ : آرزند  
وِثَائِ : ثواب است  
الدُّنْيَا : خواری و زبونی

انسان حسود و سُلطحو ناراحت بود، دست به تجاوز و تعدی و گاه به قتل و جنایت میزد.

شاید عده‌ای گمان کنند که رام کردن ممالک انسانی کاری سهل و ساده می‌باشد ولی دانشمندان تربیت با موشکافی‌هایی که انجام داده‌اند بدست آورده‌اند که مرازه با نفس کار بسیار دشوار می‌باشد.

تاریخ گواهی می‌دهد که بسیاری از مردان شجاع که در برابر طوفان‌های بزرگ میدانهای جنگ خم یا برو نیاورده و به پیروزی دست یافته‌اند در جنگ با نفس اماره در یک صحنه بسیار کوچک، در برابر یک موقعیت شهوت‌زا، و یا زر و زیور و یا پست و مقام، شکست خورده همه سرمایه‌های

از همان آغاز زندگی در روی کره خاکی همیشه دوتوع مشکل فرزندان آدم را تهدید میکرد، اول مشکلاسی که از خارج سراغ او می‌آمد، و زندگی را در کام او شرنک میکرد، مانند سیلها، زلزله‌ها، و بیماریها، و حیوانات درنده.

دوم دشواری مالی که از درون وجودش زبانه کشیده او را بانحراف و تعدی میکشاند مثل حسدها، و کینه‌توزی‌ها، و خود خواهی‌ها، و غرورها، و سلطه‌جویی‌ها، این دسته از مشکلات از همان آغاز انسانها را رنج میداد، با اینکه همه پهنه کره زمین در اختیار معدودی از فرزندان آدم قرار داشت، و از نظر مسکن و مواد غذایی هیچگونه کمبودی وجود نداشت، ولی

ایمانی خود را بیاد داده‌اند، باینکه برخی از این افراد قبلاً "از نظر روحی و ملکات اخلاقی در موقعیتی بسیار عالی قرار داشتند.

اشتباه بزرگی که نوعاً "انسانها میکنند اینستکه پس از سالیانی ریاضت و مجاهده خیال میکنند که نفس سرکش خود را به بند کشیده‌اند، و حال آنکه بقول جلال الدین رومی:

نفس از درهاست او کی مرده است

از سربئی آلتی افسرده است  
نفس اماره بر اساس حیلت و تزویر خود  
را بمردن میزد تا انسان دچار غرور و عجب  
شده، از پناهندگی به خدا غفلت کرده  
یکباره در یک فرصت بسیار کوناهمی براو  
حمله کرده **سرمایه** ایمانش را پس از سالیان  
دراز بیاد ناده، زبون و خوارش میسازد،  
لشکریان اسلام پیروزمندانه از میدان جنگ  
برمیگشتند، پیش خود اینچنین تصور  
میکردند که به بزرگترین پیروزی‌ها دست  
یافته‌اند، در بازگشت به پیامبر اسلام (ص)  
برخورد کردند، رسول خدا (ص) اولین  
جمله‌ای که بآنان فرمود این بود:

عَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ الْأَكْبَرِ یعنی بر شما باد  
مبارزه با نفس این مبارزه ازهر جنگی  
دشوآرتر است، چه این مبارزه علاوه بر  
دشوآریهائی که دارد تا واپسین لحظات  
عمر ادامه دارد، و حال آنکه جنگهای  
ویرانگر لامحاله پس از سالیانی به پایان

میرسد، و شعله‌های آن تا مدتی خاموش  
میگردد، از این گذشته پیروزی در مبارزه با  
نفس مراحل دشوارتری را بوجود میآورد و  
کمترین غفلت و اشتباهی همه زحمات و  
رنجهای آدمی را بیاد خواهد داد.

خداوند در سوره الشمس آیه ۱۲  
میفرماید: قَدْ فَحَّحَ مِنْ زَكَاتِهِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ  
دَسَّهَا یعنی آنکه نفس خویش را تزکیه نمود  
رستگار میگردد و آنکه آنرا تزکیه ننمود  
بیچاره و خوار گردد.

بدیهی است که منظور از تزکیه همان  
تعادل بخشی است نه اینکه تمایلات و غرائز  
را از بیخ و بن برکنند، چه وجود تمایلات  
در صورتی که تعادل یابد، علاوه بر آنکه  
زیان‌آور نیست بلکه سودمند و مفید نیز  
میباشد.

هدف اساسی از ایمان بخدا و تقوی  
همین کنترل و محدود ساختن تمایلات  
انسانی است، و اگر انسان عمری بعبادت  
خدا اشتغال داشته باشد، ولی تمایلات او  
همچنان سرکش و یاغی باشد، بطور قطع  
بهره و سودی از آن عبادت نخواهد برد،  
و اسب سرکش نفس لامحاله روزی او را  
سرنگون و بیهلاکت خواهد رسانید.

قوانین اسلام درعین آنکه انسانها را  
از ارتکاب زشتی‌ها و بدکاری‌ها باز میدارد  
در مواردی هم **بعلل** و عوامل گناه و طغیان‌ها  
اشاره کرده از انسانها میخواهد که وجود  
لطفاً "ورق بزیند



چنین علل و عوامل را از وجود و درون خود نفی نمایند چه با تحقق علل وجود معلول نیز قطعی بنظر میرسد .

امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید :  
مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذَلُّهُ  
چند بسیار زشت و قبح است که شخصی با ایمان تمایل و رغبت غیر متعادلی داشته باشد که او را بخواری و ذلت بکشد .

از این روایت نکات برجسته‌ای استفادہ میشود .

اول - منظور از رغبت و انگیزه‌ای که آدمی را خوار و زبون میسازد عبارت از رغبت و انگیزه افراطی است ، نه اصل انگیزه زیرا طبق بحثهای گذشته وجود اصل انگیزه - ها سودمند و مفید است ، اگر رغبت و تمایلات متعادل انسانها نبود جامعه بشری دوام و بقاء نیافته ، و انسان‌ها به نکامل نمیرسیدند .

دوم اینکه آنچه که آدمی را بخواری و زبونی میکشاند تمایل انحرافی و افراطی است ، نه اصل تمایل بنابراین تا تمایلات کنترل نشده مقید بضوابطی نباشند ، لامحاله انسان را رسوا خواهند کرد .

سوم آنکه تمایل غیرمتعادل عامل شرمندگی و زبونی انسانی است خواه این تمایل مربوط به غرائز جنسی باشد یا تمایل خودپرستی و خودخواهی و یا تمایل مال - پرستی باشد .

چهارم آنکه مومن واقعی کسی است که همه نمایلات خود را در چهارچوب قانون الهی و قرآن تربیت کرده تحت کنترل خود درآورده باشد که بعبارت دیگر ایمان باعنان گسیختگی و سرکش بودن نمایلات سازگار نمیباشد .

از این مقدمات بخوبی آشکار میگردد که چرا علی علیه السلام میفرماید شخص آزمند همیشه دریند و زبونی است ، پرواضح است که آزمند چون دارای تمایل افراطی است بناچار تن به زبونی و خواری خواهد داد ضمناً ناگفته نماند که تمایلات انسانی هر قدر گسیخته‌تر باشد کنترل و بازداشت آن دشوارتر خواهد بود .

ناگفته نماند که حرص و طمع در برخی از امور مستحسن و نیکو قلمداد شده است مانند حرص در تحصیل علم و حرص در راهنمایی و ارشاد مردم چنانچه قرآن رسول خود را ایچنین معرفی میکند لَفَدَجَاءُكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ سوره النوبه آید ۱۲۸ همانا پیامبری از میان شما برایکسید شده که افکار شما براو گران آمده برهنمائی و ارشاد شما حرص میورزد از برخی از روایات اسلامی چنین بدست میآید قطع طمع از آنچه که مردم دارند عملی است که همه خوبی‌ها و کمالات دراین خصلت جمع آوری شده است . بنابراین اگر بنوانیم خودرا آنچنان تربیت کنیم . که از آنچه که مردم دارند



چشم طمع بریم کمالات فراوانی دست  
خواهیم یابست .

امام زین العابدین علیه السلام میفرماید .  
رَأَيْتُ الْخَيْرَ كَلِمَةً قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ  
عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ يَعْنِي هَمَّهُ خَوْفِي هَا وَ  
کمالات در یک چیز جمع شده است و آن  
عبارت از این است که آدمی از آنجد که  
مردم دارند قطع امید و طمع نماید ، بجای  
چشم داشت و حالت گیرندگی بکوشد در  
خود حالت بی نیازی بلکه بخشش و  
دهندگی داشته باشد از رسول خدا (ص)  
نقل شده است که فرمود : **يَدِ الْعَلْيَا خَيْرٌ مِنْ**  
**يَدِ السُّقْلَى** یعنی دست دهنده برتر از دست  
گیرنده است .

از برخی روایات دیگر استفاده میشود  
که عامل ویران کننده ایمان داشتن روحیه  
آزمندی و طمع کاری است یعنی شخص طماع  
بر اثر داشتن تمایل آزمندی بتدریج روحیه  
عزت و شکوه خود را از دست داده پس از  
گذشت زمانی فاقد ایمان خواهد بود چه  
شخص مؤمن هیچگاه خوار و زبون نخواهد  
شد بنابراین طبق فرمایش علی علیه السلام  
که فرمود شخص آزمند زبون و خوار خواهد  
بود چون چنین شخصی سرمایه ایمان خود  
را بباد داده بزبونی و خواری در خواهد  
آمد .

دوستان عزیز بایستیم روحیه آزمندی را  
در خود تحت کنترل در آورده خویش را  
از خواری و زبونی محفوظ نگه داریم و

فراموش نکنیم که مومن و روحیه ایمان با  
ذلت و خواری سازگار نمیباشد، پس با  
کنترل تمایل آزمندی خویش را از بند و  
آزارت نجات دهیم .

# انکساره نرسی



کتابخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرنال جان سوم انسانی

# تربیان چگونه؟

احسان! اه، هنوز معطلی، داداش کوچیکت همه مشقهاشو نوشت یالا، بلندشو بیا شام بخور...

و این وضع همچنان هرروز، رو به شت می‌گذارد تا اینکه احسان هرسب یا برروی دفتر خوابش میبرد یا در واپسین دقایق شب تکلیفش به پایان میرسد، یا اینکه اجباراً "او را صبح زود بیدار میکنند تا با اکره تکلیف انجام دهد... و همچنان سرکوفت خانواده اوج میگیرد و رفتار احسان همزمان به وخامت می‌گراید... تا بدانجا که دیگر پدر و مادر از دست احسان عاصی میشوند، زیرا علاوه بر دیر انجام دادن تکلیف، دیگر به آزار و اذیت برادر کوچکتر هم می‌پردازد، و رسماً "به لجبازی با پدر و مادر مشغول می‌شود او خود را به تمام وسائل ممکن سرگرم می‌کند تا تکلیف را در آخرین دقایق و لحظات انجام دهد، حالا دیگر تاخیر در انجام کار از ویژگیهای احسان شده است.

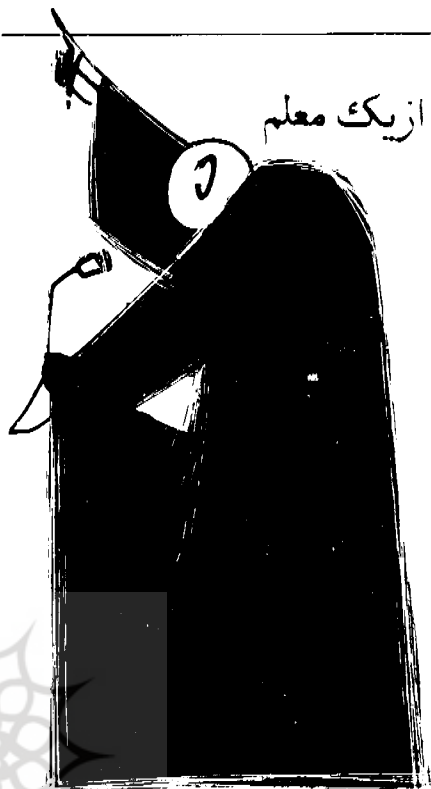
- \* فکر میکنید چه عواملی موجب انجام به موقع تکلیف توسط برادر کوچکتر میشود؟؟
- \* فکر میکنید چه راهی درپیش بگیریم تا احسان هم به موقع کارش را انجام دهد؟؟
- \* آیا می‌توانید به پدر و مادر این کودک کمکی نمائید؟؟

خدا یار و نگهدارن باد

احسان در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمده است پدر او از نعمت سواد، درحد ابتدائی برخوردار است، مادر هم همینطور احسان بزرگ میشود، و به مدرسه می‌آید، ولی مسئول مدرسه به پدر و مادرش می‌گوید: چون احسان از نظر جنه و بدن ضعیف است خوبست او را سال دیگر به مدرسه بیاورند... پدر و مادر می‌پذیرند و سال بعد احسان به مدرسه می‌آید... دو سه سال را می‌گذراند تا اینکه برادر کوچکترش هم به سن مدرسه رفتن میرسد، "پدر و مادر که از ضعف جنه احسان تجربه پیدا کرده بودند، در دوران بارداری برادرش رژیم غذایی و دستورات بهداشتی را رعایت می‌کنند و برادر کوچکتر با جنه‌ای مناسبتر و قوی‌تر برای رفتن به مدرسه آماده میشود... در همان سال اول پذیرفته میشود..."

گرفتاری از این‌جا آغاز میشود که با آمدن این برادر به صحنه درس خواندن و انجام تکلیف در منزل، کم‌کم اشکال اساسی بروز می‌کند، بعد از گذشتن مدتی کم‌کم از این‌گونه صحبتها در منزل شنیده میشد:

از یک معلم



روز اول ...

درس  
اول ...

ووسائل از قبیل میز و نیمکت ، تخته سیاه و از نظر مقررات و طرز نشستن بر روی نیمکتها و ... از نظر قیافه‌های معلمین و مدیر و کارکنان مدرسه ... از نظر قیافه‌های متعدد و گوناگون دانش‌آموزان ، از نظر برخورد دانش‌آموزان سالهای گذشته با او از نظر برخورد و رابطه همکلاسان و همسالان او که همه نونهالانی هستند که تازه باین باغ تربیت پای نهاده‌اند .

رابطه معلم و رفتار مربی با کودک در این اولین برخورد رابطه‌ای سرنوشت ساز جهت آینده کودک در طی سالیان تحصیل و حتی دوران - زندگی اجتماعی او خواهد بود .

روی سخن با آن گروه معلمین عزیز و گرانقدری است که روز اول برای نخستین بار کودک با آنها برخورد مینماید و بوسیله ایشان با محیط مدرسه رابطه برقرار مینماید و مدرسه را تجسمی از شخصیت و رفتار و اخلاق آنها میدانند ، این عزیزان باید بدانند که ورود کودک با آموزشگاه تولد دیگری در زندگی اوست که آگاهانه از طرف پدر و مادر و بطور نیمه آگاهانه و گاهی برخلاف میل و خواسته خود کودک انجام می‌پذیرد و در هر صورت محیط جدید برای او محیطی است بیگانه ، بیگانه بنام معنی و از تمام جهات از نظر ساختمان ، از نظر وجود لوازم

و مادران هم این تذکر داده شود که فرزندشان را هیچگاه با فرزندان دیگر و کودکان دیگر مقایسه ننمایند زیرا علاوه بر آنکه چنین مقایسه در پیشرفت و پرورش وی اثر مطلوب ندارد ممکن است بیک نوع حسادت و با ایجاد عقده روانی وامثال آن منتهی شود .



بعضی کودکان با تردید و ترس و دودلی قدم بدبستان میگذارند و کودک براساس پذیرشی

براین اساس سعی شده است در این نوشتار اصولی را که توجه بآنها برای هر مربی و معلم مفید بوده و بیشتر جنبه‌های کاربردی و عملی در آنها ملحوظ است مورد بحث قرار گیرد ، با این هدف که خاطرات روز اول ... درس اول ... ساعت اول ... برای نوآموزان خاطره‌ای شیرین و آموزنده و برای مربیان خاطراتی گرم و محبت آمیز و سازنده باشد .

هر کودک با توجه باینکه ۲۲ ماه و یا دقیقتر پس از گذراندن و سپری کردن دوهزارویکصد و نود روز از عمر خود در آغوش خانواده و پدر و مادر اولین روزی است که با شما و یا بهتر با محیط مدرسه آشنا میشود و پای در فضای بازنر و فراختری بنام مدرسه میگذارد این نونهالان با سابقه و روحیه بخصوص بخود و خانواده‌شان که با دیگران متفاوت میباشد پای بدبستان میگذارند و خوبست که ما بدانیم که کودکان از نظر رشد بدنی ، هوش استعداد ، یادگیری ، اخلاق و عواطف ، و حتی شدت واکنش و درجه حساسیت و ترس و خشم ، سازش با محیط ، تمرکز حواس ، دقت ، حوصله باهم متفاوت میباشد و باین جهت اولاً روش تدریس معلم باید با توجه به توانائیها و استعدادهای فرد فرد کودکان تنظیم شود و ثانیاً هیچگاه نباید یک کودک را با کودک دیگری مقایسه نمود بلکه بایسد همیشه پیشرفتهای خود کودک را نسبت به خودش و مقایسه‌های دیگر را نسبت بخود او انجام داد ، حتی توصیه میشود که بپدران

که مدرسه نسبت به او پیدا میکند شخصیت تازه خود را پی‌ریزی مینماید و آنچه که امروز کودک میشوند ویا احساس میکند در ضمیر او می‌نشیند و اساس شخصیت فردای او را تشکیل میدهد ، در عین حال کودک نیاز بیک نوع آرامش درونس و اعتماد بنفس در هر امری دارد و باینجهت باید قبل از یاد دادن هر

ظاهری است که در کودک وجود دارد و باید کودک آنها را بپذیرد زیرا کودکان دیگر بدون هیچ غرضی آنها را بازگو میکنند ولی برای خود کودک مسئله مهم وعقدهای در آینده خواهد شد .

وظیفه مهم معلم خوب اینست که مهارتهای انفرادی هریک از کودکان را کشف نموده و با



مطلب تازه حس اعتماد او را جلب نمود و جرات برخورد با مسائل ودنیای تازه را در او تقویت نمود ، یکی از مسائل مهمی کسه آموزگار ومدرسه وکودک در روزهای اول با آن روبرو هستند نقصهای کوچک ویا بزرگ

بکار گرفتن آنها حس اعتماد بنفس وامیدواری را در آنان بوجود آورد تا با اتکاء به قدرت و مهارت ونقاط قوت ایشان نقاط ضعفشان آنانرا آزار ندهد بهر صورت باید توجه داشت که کودک از راه تایید وتشویق

وراهنمائی اصولی پیشرفت میکند و سرزنش و توبیخ و تنبیه او را به باس و ناتوانی میکشاند و اساسا تنبیه شیوه معلمینی است که بروشهای تعلیم و تربیت و شکنندگی عواطف و ظرافت روان کودک آشنائی ندارند و ضعف خود را با تنبیه دانش‌آموزان جبران مینمایند .

آموزگار و مربی عزیز ما میداند که رفتارش ، گفتارش ، اندیشه‌هایش ، حرکاتش ، شیوه سخن گفتنش و ... موبمو خود آگاه و ناخود آگاه مورد تقلید دانش‌آموزان قرار میگیرد پس باید در تمام لحظات بر شد فکری ، عاطفی و روانی کودکان توجه داشته خود - شنائی و خداشناسی و ایجاد خلاقیت و ایمان در کودک را وقتی انتظار داشته باشد که خود قبلا در وجودش این مراحل را طی کرده و به ارزش آنها پی برده باشد .

از مسائل دیگری که مربی با برخورد با نونهالان کوچک و فرزندانش جدیدش در روز اول باید بداند اینست که این گلهای نو - شکفته مفهوم زمان و مکان و علت و معلول را بخوبی دریافت نمیکنند و باید قبل از هر چیز آنان را باین مفاهیم با مثالها و داستانها و نقاشی‌ها آشنا نمود و برای پرورش بیان و قدرت سخن گفتن و صحیح تلفظ کردن از علاقه آنها به هم خوانی و هم آوائی و خواندن سرودها استفاده نمود که مسلما در یادگیری مطالب نیز موثر خواهد بود .

همچنین باید دانست که در کودکان حرکات گویاتر از کلمات هستند و ضمنا نمیز بین

دنیای واقعیت و دنیای خیال و تصور در کودکان کار بسیار مشکلی است و بهمین جهت نباید دروغ بودن بعضی از گفتار آنان مشکل مییاشد و باید بین دروغگوئی تخیلی و دروغگوئی واقعی آنها فرق قائل شد .

بالاخره دریک بررسی آماری باین نتیجه رسیده‌اند که پدران و مادران معلمی را خوب میدانند که صفات زیر را دارا باشد :

— بردبار و صبور و پرتحمل باشد .  
— خوش خلق و خوش رفتار و خوش گفتار و خوشرو باشد .

— علاقه و عشق واقعی نسبت به تعلیم و تربیت و تفاهم با کودکان داشته باشد .  
— رفتار محبت آمیز و عادلانه نسبت بدانها - آموزان داشته و بهیچوجه تبعیض بین آنها قائل نشود .

— با اصول تعلیم و تربیت آشنائی کامل داشته و معلومات و مهارت کافی در فن معلمی داشته باشد .

— ایمان بکار و تعهد و روحیه و فکر جوان و قدرت تفکر و عقل سلیم داشته باشد .  
خلاصه :

۱- معلم باید بداند که کودکان حرکات گویاتر از کلمات هستند .

۲- معلم باید بداند که هر کودک با خصوصیات مخصوص خود و خانواده‌اش وارد مدرسه شده است .

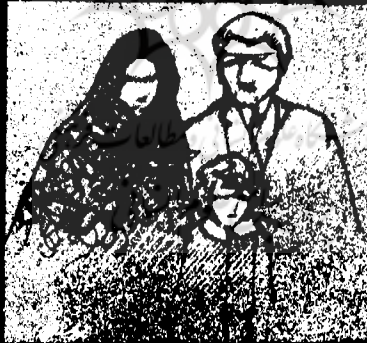




# پدرم مادرم دستان را میبوسم اما چرا ؟

جان ودل برمن رحمت آوردید و دستم  
بگرفتید وبا عرق جبین وشیره جان بیورودید  
بی طمع هیچ منفعتی ، منافع خود را فدای  
من میکردید ، وبی چشمداشت هیچ سیاسی

پدر ، مادرا! شما را میسایم ومهرنان را  
هرگز از یاد میبرم ، وجودم از شماست  
وجان وتسم مرهون زحمتهای بیدریغ شما  
بس متها که برمن دارید وشرمسارم که هرگز



پرستارم بودید ، آنکاه که دست وپایم را  
یاری گرفتن ورفتن نبود خواب وبیداریان را  
برمن فدا کردید تا راحتم را پرواز مگسی

نمیتوام چنان که سزاوار شماست سپاسان  
کزارم ، وشکر رنجهبانان را بجای آرم . . . .  
خرد بودم وبانوان وسراپا رحمت وتماوبا

پریشان نسازد ، وآنگاه که مغز و دلم را  
خبری از خویشتن نبود سراپا هوشیار مسن  
بودید تا خطری برمن ننازد . . . . .

چنان والایید که قرآن نامنان را همراه  
نام خدا و نیکی بشما را همراه پرستش  
خداوند یاد آوری کرده است :

" وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا الْإِيبَةَ وَالْوَالِدِينَ  
إِحْسَانًا . . . . . " سوره اسراء آیه ۲۲ -

پروردگارت حکم کرد که جز او نپرستید و به  
پدر و مادر احسان کنید . . . . .

و چنان محترمید که خدا به مهربانی و

خدمت بشما فرمان داده و از آزر دنتان حتی  
به "اف" گفتنی نهی فرموده :

" أَمَا يَلْبَعْنُ عُنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا  
فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا  
كَرِيمًا " سوره اسراء آیه ۲۲ .

اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو به پیری  
رسیدند با آنان " اف " نگو و برایشان فریاد  
مزن ، و به نرمی و احترام با آنان گفتگو کن -

چه نیکوست کلام چهارمین امام ، زین  
العابدین علیه السلام : " حق مادر بر نو  
آنست که بدانی تو را درجائی (شکم خود)

حمل کرد که دیگری چنین نمیکند و به تو از  
میوه دلش (خون خود ) داد که دیگری

نمیدهد ، و با همه وجود از تو پرستاری کرد ،  
و دریغ نورزید که خود گرسنه بماند و تو را سیر

کند و خود تشنه باشد و تو را سیراب سازد  
خود برهنه باشد و تو را بیوشاند ، خود در

آفتاب بماند و تو را در سایه گذارد ، برای تو

بیخوابی بکشد و تو را از سرما و گرما نگهدارد  
تا تو برایش بمانی و باقی باشی ، بنابراین تو  
نمیتوانی سپاس او را بجا آری مگر با کمک  
خدا و به توفیق او " " و حق پدرت این است  
که بدانی او ریشه واصل نواست اگر او نبود  
تو نبودی ، هرگاه از خود چیزی پسندیده  
دیدی بدان پدرت ریشه آن نعمت است ،  
پس خدا را سپاس کن و او را بر آن نعمت  
باش " .

آری پدرم ، مادرم ! مقامتان را خوب  
میشناسم و ارزشتان را دریافته ام ، میدانم

در همه حال باید مطیع شما باشم و به فرموده  
هایتان گوش فرادهم ، تنها اگر مرا خدای

نخواست بکاری زشت و حرام و ناپسند فرمان  
دهید نباید بپذیرم ، چون فرمان خدا از

خواست شما برتر است و خدا میفرماید :

" وان جاهدک علی ان تشرک بی مالیس  
لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا  
معروفا " سوره لقمان آیه ۱۵ .

" و اگر پدر و مادر کوشیدند که برمن مشرک  
شوی فرمائشان را مپذیر ، و در دنیا با آنان  
به نیکی رفتار کن . . . . . "

مقام والا و مسئولیت والا تر :

مادر عزیز ، پدر گرامی ! خداوند تجلیل  
از مقام شما و سپاسگزاری از زحمات شما را بر

من لازم ساخته ولی متقابلا مسئولیت بزرگ و  
وظیفه سنگینی را نیز برعهده شما گذاشته

است ، مسئولیت تربیت و پرورش فرزند ،

است

شما موظفید در تربیت و پرورش روحی  
فرزندتان بکوشید ، و برای پی‌ریزی صحیح  
شخصیت و اخلاق او دستورات لازم را بکار  
بندید .



و تو نیز ای مادر ! باید توجه میداشتی  
تا در انتخاب شوی هرگز فریب ظاهر فریبنده  
یامال و جاه و مقام مردی را نخوری ، و با دقت  
کامل مردی را قبول کنی که شایسته و دانا  
و فهمیده و با شخصیت و نیالوده و دیندار  
و غیور باشد ، این گفتار پیامبر بزرگ اسلام  
است که میفرماید : " آنکه دختر به میگسار  
تزویح کند چنانست که او را در آتش افکنده  
باشد " و مسلما سایر مفاسد نیز در مردها  
باعث بدبختی‌های گوناگون در زندگی  
زنشوائی و موجب نادرستی پرورش فرزندان  
خواهد بود .

پدر ، وظیفه تو بود که از افراد پاک ،  
شریف ، پاکدامن و نجیب همسرگیری ، و از  
انتخاب زیبا رویانی که در خانواده‌های بد و  
فاسد بزرگ شده‌اند و جز طراوت ظاهر و  
زیبائی زودگذر چیزی ندارند خودداری کنی  
اینگونه زنان همچون گیاهان سرسبزی هستند  
که در مزبله و جای کثیف و پلید روئیده باشند  
پیامبر اسلام (ص) فرمود : از " خضراء"  
الدمن " بیرهزید ، پرسیدند " خضراء"  
الدمن " چیست ؟ فرمودند " زن زیباروئی  
که در محیط بد تربیت شده باشد .

آری پدر و مادر عزیز ! پس از آنکه همسر  
شایسته خود را انتخاب و زندگی مشترکتان  
را شروع کردید ، دهها وظیفه دیگر بعهده  
شما بود ، کوتاهی در انجام هر یک از این  
وظائف در سرنوشت فرزندانان کاملا اثر  
گذاشت چرا آنها را مراعات نکردید و با بی  
توجهی‌هایتان باعث شدید من در محیطی  
منحرف تربیت شوم ، من هم اکنون گرفتارم  
بجای آنکه مرا به باد ملامت بگیرد به دردم  
برسید ، به درد دلم گوش کنید ، دستی به

و این بدان جهت است که مبدا فرزند بحکم  
وراثة و نیز پرورش اولیه در دامن مادر  
صفات زشت و آلودگیها را واگیرد و آلوده بار  
آید .

یاریم بگشایید و از این گرداب پرخطر نجاتم  
دهید . . . . . من خودم بقدر کافی از  
شکست‌ها و ناکامی‌ها آزرده و ناراحت هستم ،  
شما دیگر با سرزنش و نفرین ناامیدم نکنید  
می‌بینید دهها عامل دیگر همچون محیط  
آلوده ، بدآموزی‌های وسایل ارتباط جمعی  
فیلمهای کذائی و مطبوعات کثیف و منحرف  
همه مرا به سقوط میکشاند لاقلاً شما با  
ترشروئی و زخم زبان مرا از خود مرانیسند  
و این قدر با کلمات بی " دین " ، " هرزه "  
" کثیف " و . . . . . برزخ‌مک نپاشید  
و به بدبختیم کمک نکنید . . . . . من پس از  
این همه در بدری و گمراهی سرم بسنگ  
خورده و به اشتباه خود پی‌برده‌ام و اکنون  
دریافته‌ام که به لطف خدا راه سعادت من باز  
است ، البته مجاهده و کوشش بیشتری لازم  
است و من باید با تلاش پی‌گیر خودم راه را  
هموار کنم . . . به هر صورت من تصمیم  
خودم را گرفته‌ام و میخواهم برگردم و حتماً بر  
میگردم و گذشته را جبران میکنم . ولی با  
پوزش و عذرخواهی میخواهم وظائف اخلاقی  
دینی و انسانی را که یک پدر و مادر در برابر  
سرنوشت فرزند به عهده دارند بازگو کنم  
شاید برای شما و برای سایر پدران و مادران  
راه گشای مشکلی باشد و فرزندانش آینده به  
سرنوشت شوم من دچار نشوند .

تربیت خانوادگی :

آیا میدانید که پدر و مادر بیش از هرکس

دیگر مسئول تربیت فرزندان خویشند و بنای  
همه تربیت‌های بعدی باید بدست آنها پی -  
ریزی شود ، یک کودک چشم و گوش بسته با  
ذهن آماده برای پذیرش هر نوع آموزش ،  
تنها از رفتار و گفتار بزرگترهای خانواده  
سرمشق میگیرد و از آنها کسب اخلاق میکند .  
آیا شما ای پدر ، ای مادر! در آن دوران  
حساس دوران ناتوانی و نادانی من تا چه  
اندازه وظیفه خود را انجام دادید ؟ آیا  
رفتارشان با اعضاء خانواده ، اسلامی و  
دوستانه و صمیمی بود ؟ آیا از دروغ ،  
دورویی ، خیانت ، بی‌شرمی و هزره‌گوئی  
دوری میکردید ؟ آیا به کارهای خوب و  
پسندیده و اسلامی خود گرفته بودید ؟ و آیا  
بدنبال گفتن‌ها عمل نشان میدادید تا  
گفته‌هایتان را تأیید کند ! و با اثر گرفته‌های  
خوب خود را با کردار برخلاف نقش برآب  
میساختید ؟ .

آزادی یا خشونت :

برخی از پدر و مادرها می‌پندارند باید به  
کودک همه‌گونه آزادی داد ، تا هرچه  
میخواهد انجام دهد ، اگرچه ناشایسته باشد  
و به هر جا دوست دارد برود و به هر محفلی  
سریزند اگرچه خطرناک و منحرف خیز باشد .  
اینگونه تربیت غلط است و موجب هزرگی  
و بی‌بندبازی کودک میشود ، و چون هرگز در

# نامه‌ای از

## مادر بزرگ


چرخ فلک همچنان در گردش است  
فصول اربعه جایجا میگردند، روزها شب و  
شبها به صبح میرسند تاریکی می‌رود و جای  
خود را به نور و روشنائی میسپارد خزان  
برگ ریزان طبیعت را تسخیر میکند و دیگر  
محالی برای تابستان خشک و سوزان باقی  
نمی‌گذارد روزاول پاییز فرامیرسد و خورشید  
از پس البرزکوه طلوع میکند اما نه باحرارت  
و سوزندگی تابستان بلکه با گرمی دلپذیر  
مناسب با فصل بایئزه پیام رهبران انقلاب  
و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران خطاب  
به دانش‌آموزان و دانشجویان پدران و  
مادران وسیله رادیوها و بلندگوها در تمام  
سطح کشور پخش میگردد و دانش‌آموزان و  
دانش‌پژوهان با لباسهای متحدالشکل از  
خانه‌ها بیرون می‌آیند و بسوی مدارس روان  
میگردند. شهر بیک باره قیافه دیگری بخود  
میگیرد خردسالان و نونهالان دست در  
دست پدر و مادران دوان دوان بطرف  
مدرسه میروند نوجوانان گروه گروه صحبت

کنان همراه با یاران و همکلاسی براه افتاده  
— اند از تجدید دیدار خوشحال و خرسند  
بنظر میرسند شهر منظره جالبی بخود گرفته  
تحرک و جنب و جوش همه جا چشم میخورد  
نوجوانان همچون رنبوران غسل که از  
گردش در صحرا و تغذیه شیره گیاهان سیر  
شده و به کندو باز میکردند بکانون‌های

دانش رو می‌آورند تا روح و مغز خود را با صفای دانش و معرفت صیقل دهند این تحول برای بزرگسالان که سالهای پیش راهی دبستان و دبیرستان شده‌اند خوشحالی دارد اما شگفتی ندارد اما برای کودکانی که تا دیروز در دامن مادر و چهار دیواری خانه بوده‌اند و اکنون باید یکباره دامن او را رها کنند و بدنیا بیرون از خانه راه یابند شگفتی‌های بسیاری دارد. همه کودکان از این جابجائی راضی و خوشحال نیستند، اینان که تا دیروز بدامن مادر چسبیده بودند در سفر و حضر، سیر و گشت با او بودند اکنون دیگر باید به تنهایی بمدرسه بروند در کلاس درسی حاضر شوند. ایشان تا دیروز چون پروانه از شاخه شاخه می‌پیریدند و آزاد و سبکبال بهر گوشه حیاط می‌رفتند، زیر هردرخت می‌خواستند می‌نشستند گوشه ایوان با اسباب بازیهای خود سرگرم میشدند و از امروز باید سر ساعت معین از رختخواب برخیزند، دست و رو بشویند، با شتاب صبحانه بخورند بی‌درنگ بسوی مدرسه روان گردند و در کلاس معقول و مؤدب و آرام بنشینند نه تنها برای همه آنها خوشایند نیست بلکه یکنواخت هم نیست، بعضی از کودکان زود انس هستند و زود آشنا خیلی زود چه بسا بلافاصله با محیط خو میگیرند و مائوس می‌شوند و با دیگر کودکان همبازی می‌گردند و دوری از مادر را احساس نمی‌کنند

مگر آنکه مورد خشم و ستم کسی قرار بگیرند اما گروهی از کودکان دیرآشنا هستند و نمی‌توانند بزودی خود را با محیط تازه انطباق دهند و این دگرگونی و تحول آنها را رنج می‌دهد، صبح از روی لجاجت خود را بخواب می‌زنند، دیر از رختخواب برمی‌خیزند، بد اخلاقی می‌کنند، خود را به غذا خوردن بی‌میل و بی‌اشتها نشان می‌دهند، برای هر چیز کوچک بهانه‌گیری می‌کنند، با گریه و بدخلقی از مادر جدا میشوند وقتی بمدرسه می‌رسند با بچه‌های دیگر نمی‌جوشند، به گوشه‌های خلوت حیاط مدرسه می‌روند، بدر و دیوار نامائوس مدرسه نگاه می‌کنند، از قدم زدن در حیاط مدرسه رنج می‌برند، همه چیز برای آنها غریب و بیگانه است، حتی لباس اونیفورم او بنظرش بیگانه و نامحرم است، باهیچکس حرف نمی‌زند و سخن نمی‌گویند، بغض گلویشان را می‌فشارد اما خودداری می‌کنند وقتی بصورت آنها نگاه کنید تمام خطوط آن یا شیارهای غم درهم آمیخته همچون فلز گداخته در کوره‌ایست که با ترشح یک قطره آب صدای جز آن به آسمان می‌رسد او هم منتظر فقط یک اشاره است . . . .

البته این حالت تحول و دگرگونی تنها برای کودکان خردسال که دامن مادر را رها می‌کنند و بد مدرسه می‌روند نیست



بلکه برای نوجوانانی که دبستان را تمام کرده و بدورهٔ راهنمایی راه می‌یابند همچنان ناخوشایند است اما با توجه به

اینکه اینان چند سالی بزرگتر هستند و بیشتر تجربهٔ آموخته‌اند و ناماءنوسی روزهای اول دبستان را تحمل کرده‌اند درمقابل این تحول مقاوم‌تر و خوددارتر می‌باشند.

امسال روز اول مهرماه مراسم کوتاهی در مدارس انجام گردید و سپس دانش - آموزان برای شرکت در راهپیمایی مدرسه را ترک کردند، اما از روزهای چهارم و پنجم یعنی شنبه و یکشنبه دیگر کار جدی مدارس شروع شد و در یکی از همین روزها فرصتی دست داد تا جلوی یکی دو مدرسه با چند دانش‌آموز برخورد و سؤال و جوابی داشته باشم نخستین ملاقات با امیر کوچولو بود. جلوی درب مدرسه ایستاده بودم و منتظر خروج دانش‌آموزان از مدرسه، در این هنگام پسری سبزه‌رو با چشمان درشت و سیاه دوان دوان بجلوی درب آمد و خود را در آغوش پدر انداخت و گفت: بابا جون خانم معلم ما آنقدر خوبه که نمیدونی بمن گفت اسمت چیه، گفتم امیر حسین ..... گفت بلد هستی اسمتو بنویسی، گفتم بله .. گفت آفرین پسر خوب .....

پدر و پسر با شتاب رفته و مکالمات دیگر آنها برایم نامفهوم بود. من هم شروع کردم بر رفتن جلوی درب مدرسه دخترانه‌ای که در همان محدوده بود و زنگ خروجی با تاخیر مختصری موجب میشد که شاگردان این مدرسه باهم قاطی نشوند. ... دختران دسته‌دسته از مدرسه بیرون می‌آمدند، بعضی خندان و شادی کنان و بعضی دیگر با پیشانی گره خورده غرغرکنان از درب بیرون می‌آمدند، جلو آمدم گفتم: دختر خانم کدام مدرسه میروی؟

گفت: مبینی، همین مدرسه ..... گفتم: چرا اوقاتت بلخه .....؟ از دست این خانم معلم .. خیلی بداخلاقه .. به همه میگه احمق بیشعور برو خفه شو .. نمیزاره نفس بکشیم .....

انشالله عوضش کنن .. انشالله فردا ناخوش بشه نتونه بیاد مدرسه .....

این دخترخانم هم همینطور که این حرفه‌ها میرد گهگاه هم به پشت سرش نگاه می‌کرد می‌ترسید مبادا از پشت سر بیاید و حرفهای او را بشنود .....

خلاصه او هم رفت .

این بار جلوی یک دخترخانمی را که حدود دوازده سیزده سال داشت گرفتم و گفتم: بیخشید خانم ... شما کدام مدرسه می‌روید .....

گفت: من امسال مدرسه راهنمایی میروم .. - از مدرسه و معلمهایتان راضی هستید . - من نازه دو سه روز است که باین مدرسه آمدم ، بعضی معلمها خوش اخلاق هستند ، بعضی دیگر با آدم دعوا دارند .....

من هنوز باین مدرسه عادت نکردم اما یکی از بچه‌ها می‌گفت دوتا از معلمهای پارسال که امسال هم همان درسهای پارسال را میدهند خیلی بداخلاق هستند و فحش میدهند ... هیچکدام از بچه‌ها از آنها خوششان نمی‌آید .....

خدا به داد ما برسد .....



جرعه بنوشد و در سایه رحمتش رشد کند و روح و فکر او بزیور علم و دانش آراسته گردد. کودک باید در پناه معلم باشد و معلم حامی او ..... معلم را تشریفی و تلخ گفتاری نشاید، سخن تلخ در شان معلم نیست، معلم باید خوشخوی و مهربان باشد و کودکان را آنچنان عزیز دارد که ایشان در دلدل پیش او کنند و از او طلب کمک و یاری نمایند نه اینکه از او گریزان و ترسان باشند، کودک باید بتواند جلوی معلم حرفش را بزند، مشکلش را با او مطرح کند ..... از او استمداد کند و چاره جوئی نماید، اگر معلم سختگیر و بدخوی باشد کودک جرأت نزدیک شدن با او را پیدا نمیکند، وقتی کودک از معلم آنقدر بترسد که بهنگام سؤال و پرسش لکنت زبان پیدا کند و قلب او به تبیدن افتد چگونه میتواند مشکلات خود را با او در میان بگذارد یا درس نهمیده را سؤال کند.

معلم باید هم هیبت معلمی را دارا باشد هم محبت و گذشت و ایثار مادری را. معلم باید نه آنقدر بی آزاری باشد که بقول سعدی "خرسک بازند کودکان در بازار" نه آنقدر سنگر و بدخو که صدا و نگاه او لرزه براندام کودکان اندازد.

رفتار و گفتار معلم برای کودک بهترین سرمشق و الگو است، کودک وقتی ب مدرسه می رود فقط معلمش را عالم و قادر میدانند، فقط باو اعتماد دارد و این معلم است که



آیا معلم باید بد اخلاق و تندخو باشد...؟  
 آیا چون معلم است باید بد زبان باشد...؟  
 آیا معلم نباید همه کاره اش، رفتارش و گفتارش آموزنده باشد.....؟  
 مگر معلم را مادر روحانی نمیگویند.....؟  
 مگر مادر فرزندان دائم در جنگ و ستیز است که معلم با شاگردانش چنین میکند...  
 کودکی که نا دیروز در دامن مادر و تحت حمایت او بوده امروز بدست معلم سپرده شده تا از دریای معرفتش جرعه

کسی که حوصله سروکله زدن با کودک را ندارد نباید کار شریف معلمی را بپذیرد اگر پذیرفت باید ایثارگر باشد، باید گذشت داشته باشد، باید حلیم و بردبار باشد، باید کودکان را فرزندان خود بداند باید . . . . .

بلی معلم باید باگذشت باشد اما نباید بی تفاوت باشد، باید شاگرد را مورد مواخذه قرار دهد اما نباید ستمگر باشد، اگر شاگرد را تنبیه میکند باید با خطای شاگرد تناسب داشته باشد . . . . .

بی تفاوتی برای معلم بزرگترین اشتباه است زیرا این بی تفاوتی او شاگرد را لالایی میکند، اگر شاگرد تکالیفش را انجام نداد و معلم او را مورد بازخواست قرار نداد او همیشه از انجام تکالیف سر باز میزند، اما اگر بدون جهت هم او را تنبیه و توبیخ کرد اثر تنبیه از بین رفته است و کودک به خشونت و تنبیه خو میگیرد و چه بسا که از معلم می آموزد که دیگران را بدون سببی بیازارد و عفته حقیق شده شدن و مجازات بیهوده دیدن را بر سر بیگناهان از خود کوچکتر و ضعیفتر از خود بریزد .

معلم باید متعادل باشد و نسبت بکودکان رفتاری یکنواخت داشته باشد و بین آنها هم تفاوتی نگذارد و فرقی قائل

باید حس اعتماد او را نقویت کند و باو یزدان دهد تا شهامت کفس و سؤال کردن ا پیدا کند .

معلم میتواند با احمی که بر ابرو میآورد و تبسمی که بر لب دارد کودک گریزی تا آرام و فراری از مدرسه را رام کند، معلم با مهربانی خیلی بهتر و بیشتر میتواند با ناکردان را بخود جذب و جلب کند تا با تشرؤئی و بدخلقی درس معلم اربود زمزمهء نحبتی، جمعه بکتاب آورد طفل گریزیای . . . . .

امیر کوچولو که فقط دو سه روز است بمدرسه رفته شیفتهء رفتار معلمش شده، از خانم معلم نزد پدرش تعریف میکند و میگوید: بابا جون خانم معلم ما آنقدر خوبه که نمیدونی . . . . . همین مهربانی او موجب شده که کودک صبحها زود از خواب برخیزد کیف خود را به پشتش بیاندازد و بیسوی مدرسه روان گردد، مادر او برای فرسنادنش بمدرسه هیچ مشکلی ندارد، او بدون کمک مادرش صبح دست و رو میشود لباسی میپوشد و بمدرسه میرود اما برعکس آن دخترخانم که بعلت بد اخلاقی معلمش از او ناراضی است هر صبح که میخواهد بمدرسه برود باین میماند که میخواهد او را برزدان ببرند، دیر از خواب برمیخیزد، از خوردن صبحانه امتناع میکند، بهانه جوئی میکند و همه افراد منزل را آزار میدهد تا برای رفتن بمدرسه از خانه خارج شود . . . . .

قرارگیرند ، در مصائب و پیشآمدهای ناگوار کودک باید اولین نغری باشد که کمک دریافت میدارد .

کودک باید در وضعی قرارگیرد که بتواند از زندگی بهره مند شود و از او بهره برداری ناروا بعمل نیاید .

کودک باید نوعی پرورش یابد که نیرو و استعدادش در راه خدمت بهموقعانش هدایت شود .

## نیازمندیهای کودکان چیست ؟

براساس اعلامیه‌ایکه در ژنو بهمین منظور صادر شده و مورد قبول ممالک مختلف قرار گرفته است نیازمندیهای کودکان را میتوان بترتیب ذیل خلاصه نمود :

کودکان برای رشد طبیعی از لحاظ جسمانی و روانی نیازهایی دارند که باید مرتفع شود .

غذا :

انسان اگر غذا نخورد گرسنه میشود اگر لباس نداشته باشد از سرما در عذاب است اگر پرورش نیابد منحرف میشود .

غذاهای پروتئین دار و پرویئامین‌گسگران هستند چه بسا کودکانی در دنیا وجود دارند که هنوز احساس سیری از غذا را نداشته‌اند شیرهم غذای کامل وگرانی است چه بسا کودکانی که از شیر مادر بعلت اینکه مادر در انتظار نوزاد دیگری است محروم شده‌اند چه بسا کودکانیکه نمیتواند رشد و نمو حقیقی خود را بظهور برسانند زیرا متعلق به خانواده‌های پر اولاد هستند من در مالکسی بوده‌ام که در میان کودکان بیماری "گواشیور" کور " و " مراسموس " بشدت رواج داشته است البته در مملکت ما میزان این نوع بیماری ها هرگز بیای آن ممالک نمیرسد ولی واقعا برای مالکی که رشد جمعیت آنان



کودک گرسنه باید تغذیه شود از کودک بیمار باید پرستاری شده و به کودکان عقب مانده باید یاری شود ، کودکان مجرم باید هدایت شوند و بیتیمان و ولگردان باید مورد حمایت

تصادفی زخمی و خدای نکرده تلف شود  
 جواب می‌شویم که بعلت کار زیاد نتوانستم  
 اند از کودک خود مواظبت کنند راستی  
 دیدن مادر سالم با کودک تندرست  
 و دلیندش جقدر تماشائی و شیرین است ولی



زیاد است خطر بیماریهای ناشی از بدی  
 تغذیه آنها را تهدید میکند کودکان همچنین  
 نیاز به محبت و نوازش دارند تمام کودکانی  
 که در خانواده‌ها بدینا می‌آیند باید مورد  
 محبت و عشق والدین خود قرار گیرند  
 پس لازمست هرگز مادری کودک ناخواسته‌ای  
 بدینا نیاورد یعنی آبتنی مادر باید در  
 اختیار خودش باشد و هر وقت اوضاع و احوال  
 زندگی اش اجازه داد آبتن شود ، گرچه  
 مادران همیشه میگویند که تمام بچه‌های خود  
 را بیک نسبت دوست دارند ولی مادرانیکه  
 بچه‌های زیاد دارند شیطنت و سئوالات  
 کودکانه و نیازهای زندگی آنان و شلوغی خانه  
 آنها را عصبانی کرده حتی میل پیدا نمیکنند  
 بکودکان خود محبت کنند و گاهی مایلند از  
 خانه و کاشانه خود فرار کنند اینگونه مادران  
 هر وقت که احساس میکنند ممکن است باز  
 حامله شوند بخصوص آن عده از مادرانیکه  
 تمام زحمات کارهای خانه هم بردوش آنها  
 است مانند پخت و پز و شستشو و دوخت  
 و دوز و نظافت عصبانی شده و نگرانی آنها  
 شدت مییابد ما اغلب در مراکز بهداشت  
 کودکانی را دیده‌ایم که لازم بوده است  
 زودتر بوسیله مادرانشان مراکز بهداشت  
 آورده شوند ولی وقتی از آنها سؤال میشود  
 که چرا دیر کودک خود را بمرکز بهداشت  
 آورده‌اند ؟ میگویند وقت نداشته‌اند و هم  
 چنین بعلت نداشتن وقت بموقع کودکان  
 خود را واکسینه نکرده‌اند یا اگر کودک در اثر

درست نقطه مقابل آن دیدن مادر نحیف با  
 کودک بیمارش است زندگی انسان پرارزش  
 است و لازمست که کودک بتواند بخوبی

بقیه در صفحه ۵۴

مجاهدت کنند. زیرا رسیدن به این هدف که انسان کارش را برای رضای خدا انجام دهد عین تربیت است و تربیتی است که بتوسط مراقبتهای طولانی و جنگ با نفس و تذکرات مکرر و مستمر حاصل می‌آید.

بقیه از صفحه ۱۷

و حوزه‌های علمیه نیز در صورتی این حالات زدوده میشود که معلمان و مدرسان خودشان این خصائص را در درون نفسشان زدوده



هرقدر معلمان از مردمان متدین و مهذب برگزیده شوند جوانان زودتر و بهتر در اثر اسوه قراردادن آن معلمان پارسا به رشد معنوی میرسند. و هرقدر خود معلمان در تماس با استادان پیشرفته و با کمال باشند بهتر به حالت ایثار و انفاق میرسند. بنابراین به صرف اینکه در برنامه‌ها و در کتابهای درسی راجع به زشتی استکبار و

باشند. در مدارس زایل کردن حالات نکاثر و علو و... به توصیه و حرف زدن تنها میسر نیست بلکه خود معلمان بایستی مهذب و مزکا شده باشند. و چون مهذب بودن امری نسبی است و درجات دارد در تمام دوران معلمی و در تمام طول عمر معلمان بایستی با حالت استکبار و منت نهادن و.....

اسلامی نمی باشند، و برعکس هدف تربیت اسلام از میان بردن این حالات است.

(۱) بقره  $\frac{۲}{۲۶۷}$  الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يُعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا

(۱) قصص  $\frac{۲۸}{۲۸}$  اِنْ فِرْعَوْنَ عَلِيَّ فِي الْاَرْضِ وَجَعَلْ اَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ  
(۲) دخان  $\frac{۴۴}{۱۹}$  اِنْ اَدَّوْا اِلَيَّْ عِبَادًا لِلَّهِ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمِيْنٌ وَاَنْ لَا تَطْلُوْا عَلَيَّ اللّٰهُ اِنِّي اَتِيْكُمْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ . (۲) بقره  $\frac{۲}{۳۳}$  وَاذْقَلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدًا لِادَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبٰلِيسَ اَبٰى وَاَسْتَكْبَرَ وَاَنْ مِنَ الْكَافِرِيْنَ (۴) ص  $\frac{۳۸}{۷۶}$  قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ

(۱) بقره  $\frac{۲}{۳۶۳}$  الَّذِيْنَ يَنْفِقُوْنَ اَمْوَالِهِمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُوْنَ مَا اَنْفَقُوْا مِنْهَا وَلَا اَذٰى لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ اَحْزٰنُوْنَ (۲) مؤثر  $\frac{۲}{۶}$  وَلَا تَمَنَّوْا  
(۳) بقره  $\frac{۲}{۳۶۶}$  مَثَلُ الَّذِيْنَ يَنْفِقُوْنَ اَمْوَالِهِمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبِيْءٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِيْ كُلِّ سَنَابِلٍ مَّا تَا حَبِيْةٌ وَاللّٰهُ يَضَاعِفُ لِمَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيْمٌ .

نازیبائی اعتلاجوئی و فزون طلبی حرف زده بشود نمیتوان قانع شد و اکتفا بلکه معلمی استوار و صادق و صاحب یقین لازم است که روح شاگرد در اثر تماس با او اعتلا بیابد. خودخواهی های انسان منحصر به همین چهار مطلوب ناستوده نیست که بر ذهن و فکر و قلب استیلا پیدا می کنند بلکه حالات نفسانی دیگری هم داریم. در زبان فارسی هم تعبیری که نمایشگر بعضی از این حالاتست یافت میشود، مثلاً "مقام پرستی را بمنزله نمودی از اعتلاجوئی و پول پرستی را در حکم عنصری از تکاثر، و خود برتر بینی را نمودی از استکبار میتوان شمرد.

انسان اعم از کودک یا پیر مایل است مرکز توجه دیگران باشد این نیاز که او را نائید کنند گاهی منتهی به صدور رفتارهای خلاف اخلاقی و تربیت میشود و بایستی آنها را از میان برد یا تبدیل به رفتارهای تربیتی مثبتی کرد. مثلاً "نوجوان برای اینکه مرکز توجه همسالان یا گروه باشد چوکهای مبتذل و رکیک میگوید تا دیگران را بخنداند، دلفک بازی درمی آورد تا برایش کف بزنند، برای زیاد خوردن یا آشامیدن مسابقه می گذارد، به چند نفر حمله می برد و میزند تا پهلوانش بنامند. با وسیله نقلیه در کوچه و خیابان سرعت زیاد و غیر معقول رانندگی می کند، لباسهای جلف و غیر عادی می پوشد؛ اینگونه تمایلات چیزی است که مورد علاقه انسانست اما هدف تربیت